

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه مھاژ (جله سوم)

ختم مفومی استاد اخوت ۹۵/۹/۲۰

قبل از شروع بحث چند جمله برای مطلع کار می نویسیم:

- برخی از کارها را انجام نمی دهیم به این دلیل که در مواجهه با آنها قرار نداریم.
- برخی از کارها را انجام نمی دهیم به این دلیل که اسباب انجام آنها را نداریم، اگر اسباب آن کار را داشتیم انجام می دادیم.
- برخی کارها را انجام نمی دهیم چون مانع برای انجام آن کار وجود دارد. که در صورت نبود مانع آن کار انجام داده می شد.
- برخی کارها را انجام نمی دهیم چون انجام دادن آن برای ما سخت است، اگر سخت نبود حتما انجام می دادیم.
- برخی کارها را انجام نمی دهیم چون علم لازم مربوط به آن کار را نداریم، در صورت وجود علم مربوط به آن انجام می دادیم.
- برخی کارها را انجام نمی دهیم چون فکر می کنیم خیلی کوچک هستند.
- برخی کارها را انجام نمی دهیم چون فکر می کنیم خیلی بزرگ و از توان ما خارج هستند.
- در رابطه با برخی کارها می گوییم به ما ارتباطی ندارد و در نتیجه انجام نمی دهیم.
- خیلی از کارها را انسان باید انجام دهد ولی به دلیل مقایسه خود با دیگران از انجام آن باز می ماند.

همه این موارد نشان می دهد خیرهایی در عالم وجود دارد که اگر انسان در معرض این خیرها بود و آنها را انجام می داد وضع خیلی بهتری در دنیا و آخرت می داشت، ولی به دلایل بیان شده در بالا در معرض این خیرها نیستیم. این موضوع اضطراری را در انسان تولید می کند، به این ترتیب انسان در دنیا هر کاری را که خداوند دستور به انجام آن

داده را انجام دهد تا به واسطه این اضطراب در معرض همان خیرهایی قرار گیرد که بهترین خیر است. این خاصیت و وضعیت دنیا است.

برای اینکه ان شالله در این دنیا به آنچه خواسته شده برسیم و عمر خود را بتوانیم در این مسیر صرف کنیم صلواتی ختم بفرمایید.

انسان آن کارهایی که می‌داند را انجام دهد و در آنها کوتاهی نداشته باشد تا خداوند کارهایی را که بین کارها فراموش شده را به انسان معرفی کند.

سوال: فعال نشدن اضطراب در انسان به چه دلیلی است؟

- انسان ممکن است اضطراب داشته باشد ولی علم به اضطراب نداشته باشد. این علم در انسان دعا ایجاد می‌کند. راه فعال شدن اضطراب در انسان علم پیدا کردن در این رابطه است. برای مثال شما با نشستن در کلاس کارهای بسیاری را انجام نمی‌دهید از طرفی ممکن است کارهایی که انجام نمی‌دهید بسیار بهتر از نشستن در کلاس باشد، این موضوع را از کجا می‌توان فهمید؟ یا حتی ممکن است با نشستن در کلاس با فردی آشنا شوید که بسیاری از کارها را برای شما سهل کند. به این ترتیب وضعیت دنیا به این ترتیب است و شما هر معبری که باز نمی‌کنید یکسری اعمال مخصوص خود را باز می‌کنند. انسان در بسیاری از مواقع با نگاه به گذشته به این فکر می‌کند که مثلاً اگر انتخاب دیگری داشت یا مسیر دیگری را می‌رفت چه بسا بهتر بود و به همین دلیل دچار اضطراب می‌شود. در واقع در این بازگشت به عقب دیدن فرصتهای فوت شده اضطراب در او ایجاد می‌شود و چون دیگر کاری نمی‌تواند بکند به هم می‌ریزد، احساس از دست دادن دارد.

نگرانی هم اضطراب است با این تفاوت که وقتی اضطراب خروجی نداشته باشد و راه به جایی نبرد تبدیل به نگرانی می‌شود.

نیاز قبل از اضطراب است. حالت "ضُر" اضطراب می‌شود. حالت "ضُر" حالتی است که انسان خود را در حالت بی‌چارگی می‌بیند. اگر این حالت برون رفتی پیدا کند و دعایی و... و تکاپو پیدا کند، این حالت تبدیل به عمل می‌شود. اگر عمل کرد و عمل کرد و نتیجه‌ای حاصل نشد یا فکر کرد که نتیجه‌ای حاصل نشد و عمل نکرد، تبدیل به اضطراب می‌شود. اضطراب وضعیت بی‌اعتمادی و بی‌اتکایی است. به این ترتیب اضطراب و افسردگی خیلی با هم ربط پیدا می‌کنند.

اضطراب: حالت به هم ریختگی که سکون ایجاد می‌کند. برای خروج از این حالت "الا به ذکر الله تطمئن القلوب" اضطراب: حالت بی‌چارگی که ممکن است به تلاش هم بی‌انجامد.

کارهایی که دوستان انجام دادند خانم ضرغامی و خانم کوچک‌زاده در رابطه با "لهو و لعب" است. خانم ضرغامی زحمت کشیدند و معنی آیات را استخراج کردند. هم آیات "لهو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر" را ذکر کردند و از المیزان هم معنای هر کدام را آورده‌اند. برای هر کدام هم از واژه‌ها گزاره‌ای متناسب با آیه بیان کرده‌اند. در نهایت جمع‌بندی در رابطه با هر کدام از واژه‌ها انجام داده‌اند. به نظر کار جالبی است چون هم واژه را می‌بینیم و هم نظر حضرت علامه را در رابطه با آن واژه مشاهده می‌شود و در نمایی می‌توانید کاملاً این پنج واژه را با هم بررسی کنید.

بحثی بعدی که خانم کوچک‌زاده زحمت کشیده‌اند. بحث لهو و لعب در سوره انبیا به صورت خیلی واضح شاید واضح‌تر از بقیه سوره‌ها مطرح شده است. چون از یک طرف لهو و لعب را از خداوند بر می‌دارد و از طرفی نسبت لهو را به قلب می‌دهد و استنباطی داشتند که بسیار مهم است به این صورت که نسبت لعب را به غایات گرفتند و لهو را در اراده گرفته‌اند.

- نتیجه جلسه قبل در رابطه با لعب به این ترتیب است که:

لعب: کارهای بدون مبنایی که انسان انجام می‌دهد، در واقع قطع بودن کار از یک مبنای درست و حقی را می‌گویند. ارتباط لعب را با یقین به عنوان یک امر ثابت مطرح کردیم. در واقع شاید بهتر باشد بگوییم انجام روزمره کارها بدون اساس و مبنای مشخص را "لعب" می‌گویند. "لهو و لعب" نوعاً با هم می‌آیند و گاهی ممکن است جای یکدیگر هم ذکر شوند، مثل سوره مبارکه انبیا:

"وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۱۶) لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۷)"

در این آیه لعب را با اراده نمی‌آورند و لهو است که با اراده می‌آید. همانطور که خانم کوچک‌زاده در تحقیق خود اشاره کردن لعب کارهایی است که براساس تکرار است یعنی اینکه خداوند موجودات را می‌میراند و زنده می‌کند و می‌میراند و زنده می‌کند ولی از این زنده کردن و میراندن قصدی ندارد و آنها را برای یک زندگی باقی و جریان ثابتی اراده نکرده است. در این سوره نیز بحث لعب و لهو را با هم ذکر کرده است.

آیا می توان این تعاریف را برای "لهو و لعب" داشت؟

لعب: کار تکراری که در انسان تنزل غایت ایجاد می کند.

این تعریف برای انسان می تواند استفاده شود ولی برای خداوند درست نیست به این دلیل که در رابطه با خداوند که تنزل غایت وجود ندارد.

آیات " ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما الا بالحق "

چرا ما به حق خلق کردیم چون ساعت را قرار دادیم یعنی قیامت را قرار دادیم.

در آیه دیگر می فرمایند: " ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما باطل، ذالک ظن الذین کفروا و ویلا للذین

کفروا من النار " و دو مرتبه در آیه دیگر می فرماید: " وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِأَعِینَ "

در سوره مبارکه احقاف نیز می فرمایند: " ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمى "

به این ترتیب لعب را با چیزی غیر از حق و چیزی معادل باطل بگیرد. چون در " ما خلقنا السماوات و الارض و ما

بینهما الا بالحق " " وَ مَا بَيْنَهُمَا لِأَعِینَ " قسمت اول را به صورت مثبت و ایجابی می آورد و قسمت دوم را به صورت

سلبی مطرح می کند. یعنی "لاعب" آن چیزی است که متلبس در حق نیست.

در این آیه بیان می شود " ما کان لا یتلبس بالاحق هو لعب " و در آیه " ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما باطل

" باطلا را به صورت ایجابی می آورد. به این ترتیب باطل آن چیزی که حق نیست و لاعب آن چیزی است که باطل

است.

از طرفی یک وجهی نیز در رابطه با باطل داشته باشیم، یعنی اگر مستقیما گفته شود آن چیزی که متلبس به حق نباشد

باطل است باید حتما یک قیدی غیر از این نیز به آن اضافه کنیم تا از باطل جدا شود تا معنای لعب مترادف با باطل

نشود، با اینکه واقعا مترادف است، یک قید اضافه نیز در خود داشته باشد. قید اضافی لعب نسبت به باطل تکرار

است. یعنی بار اول را باطل می گوئیم ولی وقتی گفته می شود علی الدوام این کار را انجام می دهد باطل نیست و

لاعب را به کار می بریم.

به این ترتیب لعب:

تکرار فعل به علاوه بطلان هو ما لیس بالحق.

تحقیق خانم کوچک زاده لهو را در مقابل ذکر بیان می کند و لعب را بیشتر در مقابل فعل بیان می کند. به این ترتیب لعب فعلی است تکرار پذیر و منظم که حالت لذت دارد، انگار لعب صورت فعل دارد و لهو صورت توجه، و از جنس ذکر است به همین دلیل ریشه لعب است. مثلا در سوره انبیا ابتدا لعب را نفی می کند سپس حجت را کامل تر می کند. با اینکه لهو را هم نفی می کند چون در صورت نفی لهو، لعب نیز نفی می شود. در هفته گذشته تعریف با لوازم صورت گرفت، یعنی وقتی گفته می شود عدم یقین که موجب فلان می شود، به نظر نمی رسد عدم یقین جنس لعب باشد. در صورتی که جنس لعب فعلی تکرار پذیر است که برای آن غایت حقیقی در نظر گرفته نشده است و آن موضوعی که در رابطه با غایت جزئی مطرح شد غایت حقیقی نیست غایت خیالی است.

سوال: آیا جنس لعب "فعلی" است؟

- بله. وقتی واژه ای هم برای خداوند و هم برای انسان به کار می رود باید آن واژه در مرتبه بالاتر تعریف شود تا خدا را نیز شامل شود. به این ترتیب وقتی لعب را از جنس فعل در نظر می گیریم برای خدا شامل می شود، در عین حال عمل را نیز شامل می شود. فعل کلمه مناسبی به نظر می رسد. منتها اگر خود تکرار را در نظر بگیریم، یعنی کاری که بیشتر از یک بار انجام شود.

تکرار فعلی است که از هر امر ثابتی بی بهره است و اتصال ندارد. یعنی ما در مقابل تکرار فعلی هم داریم که از امر ثابت بهره مند است. در تکرار وقتی فعل را به صورت مضارع به کار می بریم به صورت "تکرار فعل" معنی می شود.

خانم برومند یک سیری و یک فرآیندی در نظر گرفتند که در فرآیند بیان کردند که اگر موجودی خلق شود و برای او جریان رشدی در نظر گرفته شود تا این بخش درست است، ولی در ادامه باید گفت اگر این جریان رشد متصل به حق باشد درست است.

ما یک موجود و یک غایت در نظر می گیریم، این موجود حتما باید بالارونده باشد که برای این امر به حق نیاز دارد "الاوزن یومئذ الحق" یعنی ثقل را حق ایجاد می کند و تکرار هرگز بالایی را ایجاد نمی کند و این حق است که بالایی را ایجاد می کند. حالا واژه ای که بحث زنجیره داشتن را در فارسی "روزمره" می گوئیم. اعمال روزمره

اعمالی است که هر روز تکرار می‌شود و اگر این زنجیره تکراری اتصال به حق داشت غایت دار می‌شود در غیر این صورت به آن "لعب" گفته می‌شود.

در هر کدام از تعاریفی که برای "لعب" مطرح می‌کنیم وجه‌های مختلف واژه را بیان می‌کنیم.

لعب: فقدان حق یا غایت حق در یک جریان تکرارشونده است. به این ترتیب تکرار الفعل جنس واژه است و منقطع از حق فصل.

سوال: چرا به جای فعل تکراری فعل لذت دار می‌گوییم و این تکرار را از کجا برای واژه مطرح کردید؟

- به دلیل مقایسه‌ای که بین حق و باطل انجام دادیم و با دیدن این آیات، همه در موضوعات یکی هستند و محمول آنها با هم متفاوت است. ما سه واژه داریم "حق - باطل - لعب" که لعب را معادل باطل قرار دادیم البته باید یک وجه تمایز داشته باشد. حالا در آیه "اجل مسمی" فرموده پیوسته این خلق آسمان و زمین اتفاق می‌افتد تا یک اجلی دارد که "نقطه انتهایی وجود هر چیزی است مراد از اجل مسمی برای مجموع عالم است و مراد از آن قیامت است که در آن روز آسمان مانند طومار در هم پیچیده می‌شود..... (المیزان آیه)" به این ترتیب وقتی می‌گوییم باطل که مخالف حق است، لعب نیز مساوی باطل و مقابل حق می‌شود. در این آیه وقتی خلق را روی اجل مسمی می‌آورد مثل این است که خلق آسمان‌ها و زمین دارای اجلی است که غایت آن (که حق است) در ورای آن اجل نمایان می‌شود.

ما باید لعب را طوری تعریف کنیم تا با این موضوع هماهنگ باشد. یعنی ویژگی خلق آسمان‌ها و زمین است و ویژگی خالق آسمان و زمین نیست. وقتی برای چیزی اجل یا غایت را برداریم فاعل آن لایع می‌شود. یعنی خلق آسمان و زمین اگر بدون قیامت بود مساوی لعب بود چون آسمان و زمین بدون غایت و لایع می‌شد، پس خداوند لایع می‌شد. این تکرار در این است که آن چیزی که در دنیا اتفاق می‌افتد به صورت مرتب رخ می‌دهد. در آیات دیگر هم داریم که گفته شده است خلق آسمان‌ها و زمین در شش دوره یا دو دوره اتفاق می‌افتد. این جریان روی استمرار تاکید دارد.

سوال: آیا می‌توان برای تعریف به جای تکرار از فعل دارای اجزا استفاده کنیم؟

- در این صورت هم به همین سمت میل پیدا می‌کند. مهم این است که لعب را روی لذت و فعل نبرید. برای تعریف، واژه را در حوزه انسان بررسی کنید، یعنی لعبی که در حوزه انسان قرار دارد چه خصوصیتی دارد. آیا تکرار خلق را می‌گویید مثلاً اینکه انسان‌ها مکرر و مکرر خلق می‌شوند یا آسمان‌ها و زمین به همین صورت است؟ آیا نظم و انسجام خلقت را می‌گویید؟ و سوالات دیگر. به هر حال که ممکن است هر کدام از این موارد باشد، هر چه که هست در رابطه با خلقت است.

تکرار را می‌توان فرآیند فعل بیان کرد.

واژه دیگری که خداوند برای خود به کار نبرده و تنها برای انسان به کار برده است "لغو" است که به معنای بدون مقصد بودن است، به معنای بیهوده است. اگر قید تکرار را در لعب حذف کنیم در این صورت تمایز آن با لغو بدست نمی‌آید.

تکرار زنجیره از فعل است. وقتی شما جنس را به کار می‌برید مثلاً در ملتزم در خود یک قانون دارد نمی‌توان قانون بدون غایت باشد. ولی در تکرار می‌توان گفت تکراری بدون غایت باشد. اگر قرار است چیزی غایت داشته باشد نباید در آن تکرار باشد، و دیگر به آن تکرار نمی‌گوییم. در خود تکرار فقدان اثر و بالاروندگی است. اگر در تعریف آن گفته شود مجموعه‌ای منظم از فعل که این تعریف برای خداوند مناسب نیست چون خداوند را دارای ابعاد نمی‌کنید.

حالا این تعاریف دیگر سلیقه‌ای است. اما ما متوجه شدیم اول جنس لعب انقطاع از حق است، که در انسان منقطع از یقین بودن است. دوم اینکه روی فعل قرار می‌گیرد یعنی مربوط به علم و ادراک نیست و مربوط به فعل است. در "یلعبون" مضارع بودن با تکرار چیز جالبی به نظر می‌آید.

سوال: آیا نماز خواندن تکرار فعل و زنجیره‌ای از فعل است؟

- یا هست یا نیست. آن چیزی که فعل را از لعب خارج می‌کند اتصال به حق است. چون متصل به حق است تکرار نیست و اگر قطع صورت بگیرد، در این صورت تکرار است. نماز زنجیره‌ای از فعل است به این ترتیب هر زنجیره‌ای از فعل تکرار فعل نیست و زنجیره مساوی تکرار نیست ولی مغایر با تکرار هم نیست یعنی می‌شود با آن بسازد و یا

نسازد. یعنی می‌تواند یک بار با یک زنجیره‌ای خلق کند و می‌تواند این زنجیره را در طی اعمال مکرری بیاورد و لارم نیست آن اعمال تکراری باشد.

سوال: آیا از منتظم می‌توان به تکرار رسید؟

- در متن علامه(ره) هم یک جا منتظم داریم یک جا تکرار داریم، به این دلیل است که در این متن علامه(ره) در مقام توضیح است و در مقام تعریف نیست و در تعریف تکرار را مبنا قرار می‌دهند. ایشان همه چیز را در یک زنجیره‌ای قرار می‌دهد. "کل یوم هو فی شان" یعنی آسمان و زمین را دو مرتبه خلق جدید می‌کند می‌توان گفت زنجیره‌ای از فعل را بیان می‌کند. ولی زمانی که تکرار را بیان می‌کنیم، تکرار بر روی زنجیره قرار می‌گیرد و آن را هم در بر می‌گیرد.

اگر برای زنجیره به هم متصل بودن را در نظر بگیریم تکرار خواهد بود. اگر فعل خداوند را می‌گوییم و این فعل را در خلق می‌گوییم و این خلق را در شان می‌گوییم. هر فعل خداوند را در تکرار و در شئون مختلف قرار می‌دهیم. هر چیزی شانی دارد یعنی هر موجودی در هر لحظه خلق جدید می‌شود، پس تکرار دارد.

برای واژه‌هایی که هم برای خداوند و هم برای انسان به کار می‌رود ابتدا باید تکلیف واژه را برای خداوند معلوم کنید. بعد سراغ انسان می‌رویم. یکی از محورهای اعتقادی هر انسانی این است که بداند خداوند لایع نیست، یعنی قیامت هست، یعنی هر چیزی غایت دارد یعنی خداوند مخلوق را به کمالی مطلوب و ثابت سیر می‌دهد. این ثابت بودن را حق و سیر دادن را تکرار می‌گویند. باید گفت مخلوق معنای ربوبیت خداوند است. ربوبیت خداوند یعنی سوق شی الی کماله. اصلاً تکرار نگذاریم و سیر دادن قرار دهیم.

"ماخلقنا السماوات و الارض" یعنی سیر دادن آسمان و زمین بدون غایت نیست. وقتی لعب در واژه‌های انسان قرار می‌گیرد مثل "فی شک یلعبون" شما می‌توانید سیر یافتن در شهوات، البته کمی فلسفی می‌شود یعنی انسان نفس خود را سیر می‌دهد.

سوال: آیا در نفی لعب برای خداوند بهتر نیست بگوییم هر مخلوقی در خلق شدن‌های جدید خود متصل به حق است؟

- نه حتما باید آخرت را بگوییم. البته ممکن است "الا" در نتیجه بحث دچار سردرگمی شود ولی بعدها اگر قرار شد کسی لاعب نباشد احتیاج به چیزی پیدا می‌کند. آن چیزی که انسان به آن احتیاج پیدا می‌کند تا لعب نشود، امری به نام "آخرت" است و اتصال به حق برای او تا این حد معنی ندارد. به این ترتیب وقتی لعب را در ساحت انسان مطرح نمی‌کنید بحث از روی حق به سمت آخرت می‌رود. به جای واژه حق آخرت می‌نشیند.

آخرت دو کار انجام می‌دهد:

۱. اثبات می‌کند انسان مقصدی دارد که در آن دو مرتبه باید زنده شود. آن به حیات آخرت اشاره می‌کند.
۲. به سیطره آن حیات در این عالم اشاره می‌کند.

به این ترتیب آخرت هم مقصد یک انسان است، هم به فعلیت رساننده او در مسیر حق است. معلوم می‌شود آن چیزی که ما برای انسان به عنوان غرض و غایت قائل هستیم خداوند برای همه موجودات قائل است. خداوند هیچ موجودی را خلق نکرده است مگر آنکه برای آن موجود غایتی متناسب در نظر گرفته است.

لهو:

حدود پانزده آیه داریم که البته برخی از لهوها با لعب می‌آید. مانند:

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ ذَكَرَ بِهِ أَنْ تَسْبَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعَدَلَ كُلُّ قَدْلٍ لَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ
بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰ انعام)

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۵۱ اعراف)

در سوره انعام لهو مقدم است و در سوره اعراف لعب مقدم است، از طرفی وقتی ادامه آیات را می‌خوانیم مثلاً در سوره انعام در ادامه "غرثهم الحیات الدنیا" ربط به آخرت پیدا می‌کند. یعنی در اغلب آیات وقتی لهو را به کار می‌برد مثل سوره تکاثر تا پایان حیات دنیا می‌برد.

در سوره حجر فعل مضارع لهو را در "یلههم العمل" باب افعال می‌برد، یعنی عمل ایجاد کننده لهو است و با اکل و تمتع ارتباط دارد. در لعب تمتع و لذت به این معنا اشاره نشده است.

در سوره انبیا آیات قبلی آیه لهو و لعب بسیار مهم می‌شود، با غفلت در ارتباط است. خود لعب در آیه "اذ استمع..." در واقع وقتی فعل لعب را انجام می‌دهد منشاء فعل را لهو قرار می‌دهد یعنی یک قدم درونی‌تر می‌کند. اگر این افراد یلعون هستند به دلیل این است که در قلبها لهو دارند، یعنی اگر به قلب نسبت لهو می‌دهد نمی‌توانیم دلالت بگیریم که لهو الزاماً صفت قلب است، باید یک اثباتی برای این موضوع باشد. در این آیه سوره انبیا این نسبت را می‌دهیم ولی چون این آیه را به نوعی به خداوند هم نسبت می‌دهد بهتر است با قلب معنی نشود.

عوامل ایجاد کننده لهو:

"أمل" آرزوهای بلند پروازانه می‌شو: تجارت - عیب - تکاثر.

می‌تواند حدیثی "لهو" باشد.

در سوره مبارکه جمعه لهو کنار تجارت آمده است. یکی از خصوصیات که لهو دارد سیستم فعلیتی دارد که به وسیله هر کدام از عناصر دنیا حتی مثل لعب و تفاخر و... (حتی آنهایی واژه‌هایشان نیامده است) معنایی می‌دهد که غضب می‌شود، یعنی غضب شدن اهمیت دارد. حالا یک موقع چون عمل می‌آید فرد به لهو کشیده می‌شود. در واقع یک مدل اشتغال به امور غیر ثابت است که در واقع غفلت و ایجاد سکر که حتی ممکن است لذت یا غیر لذت باشد. چون وقتی گفته می‌شود "لاتدرک اموالکم و اولادکم لذكر الله" یا آیه‌ای که می‌فرماید "لا تلیهم تجارت و لا غیر" یا در سوره تکاثر. در این آیات بحث لذت وجود ندارد بلکه غضب در آنها موضوعیت دارد یعنی اشتغال همراه با غضب در امور غیر ثابت است که غفلت نسبت به حق می‌آورد. که این ویژگی توجه نفس است، این توجه به نفس به واسطه توجه به امر غیر ثابت و غیر حق است.

تجارت و میل بعد نیست غیر ثابت است حالا اگر این توجه به غیر ثابت باعث انحراف از حق می شود لهو گرفته شده است. گاهی لهو با لذت گرفته شده است و گفته می شود چون لذتی دارد درست است ولی به جای اینکه لذت بگوییم، کشش را قرار دهیم. این برای افرادی است که در تعریف لهو دوست دارند به جای انحراف لذت را قرار دهند. البته با اعراض متفاوت است. یعنی لهو همان اعراض از ذکر است وقتی در خود یک امر چسبنده و کششی از جانب غیر از خدا داشته باشد و قلب را می رباید. در خود جذب وجود دارد.

سرگرمی، کشش همراه با مداومت است. سرگرمی اگر مداومت داشته باشد لعب است و اگر کشش داشته باشد بیشتر به لهو می خورد. به همین دلیل این دو خیلی با هم می آید. لعب را یلعب می گویند یعنی فعلی که مرتب اتفاق می افتد مثل بازی های کامپیوتری، اینکه کشش ایجاد می شود تا به بازی بعدی برود را لهو می گویند. با توجه به بحثی که در رابط با لعب و توجه به اجل و آخرت داشتیم که جنبه حق است، ولی در تعریف بیشتر با جنبه آخرت حق را بیان کردیم، در لهو نیز به نظر می رسد حق را بیشتر از جنبه باقی و فانی مطرح می کند. بهتر است به جای عدم توجه به امور ثابت، توجه به امور فانی بگوییم.

سوال: برخی از واژه ها در قرآن تست درست معنی کردن است. در سوره مبارکه عبس "ابتدا تا آیه عنه تلهی" لهو در این سوره چگونه معنی می شود؟

- تلهی در مقابل تصدی قرار می گیرد یعنی ما از قرینه متوجه می شویم: تصدی به معنای پذیرش مطلق سرپرستی تلهی به معنای واگذاری است و یک مدل رها کردن. از طرفی "عن" بی اهمیتی او را نسبت به موضوعی نشان می دهد. به این ترتیب وقتی تصدی قبول کردن سرپرستی باشد تلهی به دلیل واژه "عن" رها کردن سرپرستی می شود. اراده ای که فرد در خصوص چیزی مبذول می دارد و موجب آن اراده ای که کرده است بی توجهی به جهت دیگر می کند.

سوال: در این تعریف قید باقی و فانی وجود ندارد؟

- در این جا باید تصدی انجام می داد ولی در عوض تلهی انجام داده است. می توان این قید را نیاورد. در این جا به دلیل "عن" مثل اعراض کردن ولایت است، یعنی ولایتش را قبول کرد و ولایتش را قبول نکرد. به همین دلیل "عن" از او یا رها کردن از او است یعنی بالعکس را مطرح می کند.

در این جا بی توجه همراه با توجه به چیز دیگر معادل لهو می شود. یا بی توجه به همراه عکس العمل نسبتا شدید، یعنی در آن یک قید شدید هم در آن وجود دارد. با این تعریف معنای لهو را اصلاح می کنیم:

لهو مربوط به توجه نفس است و در اثر توجه به چیز دیگری به وجود می آید. آنچه که مورد توجه است فانی است و گاهی فانی بودن آن مطرح است و گاهی غیر واقعی بودن آن مطرح است. این به واسطه تعاریفیست که از ارزش و غیر ارزش دارد و منجر به غفلت و عکس العمل نسبتا شدید نسبت به مصادق ذکر و حق می شود.

کاملا بحث آن مصادقی و عینی می شود به همین دلیل است که گاهی خود چیزها مصادق لهو می شود. در روایات آلات لهو داریم. مثلا تصدیه کردن نسبت به کسی که استغنی دارد. در واقع لهو در این آیه را انتزاع خصوصیات می کنیم بدون در نظر گرفتن لهوهای دیگر. یعنی در این سوره یک تصدیه و یک تلهیه داریم، تصدیه یعنی سرپرست قبول کردن و تلهیه یعنی رها کردن، که سرپرستی را به دلیل یک امر بیرونی قبول نمی کند. اعراض و بی توجهی شدید دارد چون منجر به عبس و تولی شده، که اصل آن بی توجهی است به همراه عمل شدید. منتها همرا با توجه به یک استغنایی شکل گرفته است چون تعاریف از ارزش و غیر ارزش و معیار در ذهن خود دارد.

سوال: با توجه به این تعریف جدید خدا لهو ندارد چطور معنی می شود؟

- این خیلی مرتبط هست با آیه سوره مبارکه انبیا "لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَأَتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۷)" باز نسبت به چیزی دارد. یعنی در این آیه اگر قرار بود در مدار لهو قرار دهیم یعنی امری فانی قرار دهیم طور دیگری انجام می دادیم و کار دیگری انجام می دادیم. یعنی اگر بنا بود این وجهی که ما انتخاب کردیم لعب باشد یعنی حق در آن ظاهر نباشد و تکرار داشته باشد مرتب باشد ولی حق نداشته باشد. اگر قرار باشد آن را براساس مقصد نداشتن و غایت نداشتن قرار می دادیم و فانی قرار می دادیم خوب آن را طور دیگری قرار می دادیم. چون آن را طور دیگری قرار ندادیم پس لهو قرار نمی دهیم. اراده خداوند به گونه ای است که اراده لهو نمی کند. اراده لهو کردن در "من لدنا" آمده است، یعنی خودمان کار دیگری می کردیم.

اگر "من لدنا" را این طور بگیریم که اگر هم خداوند می خواست لهو اتخاذ کند بیرون خودم لهو اتخاذ نمی کردم، چون اگر بیرون خودم این لهو اتخاذ می شد خلاف صمد و احد بودن خداوند می شد. "من لدنا" می شود خارج از خودم قطعاً نمی توانست باشد. به این ترتیب لهو یک قید دیگر دارد که علاوه بر فانی بودن مقصد را بیرون خود در نظر گرفتن نیز می باشد.

لهو: امری درونی و ملازم با اتخاذ چیزی برای خود است. براساس همین آیه "لذنا" ثمره لعب در بیرون آشکار می‌شود و ثمره لهو در درون آشکار می‌شود.

آیا در آیه ۱۱ سوره جمعه "قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التَّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ" به نظر می‌رسد "عند الله" را باید با لذنا با هم بگیریم؟

در سوره‌های قرآن در بیان..... واژه‌های بسیاری به کار رفته است. گاهی عند، لدن، لدا و موارد دیگر که هر کدام متفاوت است.

وقتی "لدن" می‌آورد، ظاهراً به اراده چسبیده است.

نتیجه‌ای که از مباحث مطرح شده می‌توان مطرح کرد:

تفسیر آیه ۱۷ انبیا در المیزان بحث مفصلی در رابطه با لهو انجام شده است که حجت بر معاد گرفتن: "...و حجت این دو آیه- به طوری که ملاحظه می‌فرمایید- بر مساله "لهو" و "لعب" تکیه دارد، که باید قبل از هر کار معنای این دو کلمه روشن شود، کلمه "لعب" به معنای عملی است که با نظمی خاص انجام بشود، ولی غرضی عقلایی بر آن مترتب نگردد، بلکه به منظور غرضی خیالی و غیر واقعی انجام شود، مانند بازی‌های بچه‌ها که جز مفاهیمی خیالی از تقدم و تاخر و سود و زیان و رنج و خسارت، که همه‌اش مفاهیمی فرضی و موهوم است، اثری ندارد.

و چون لعب چیزی است که نفس آدمی را به سوی خود جذب نموده، و از کارهای عقلایی و واقعی، و دارای اثر باز می‌دارد، در نتیجه همین لعب یکی از مصادیق لهو هم خواهد بود.

حال که معنای این دو کلمه روشن شد می‌گوییم: اگر خلقت این عالم مشهود برای غرضی نبود که به خاطر آن خلق شده باشد، و خدای سبحان مرتب ایجاد کند و معدوم نماید، زنده کند و بمیراند، آباد کند و خراب نماید، بدون اینکه غرضی مترتب بر افعال او باشد که به خاطر آن غرض بکند هر چه را که می‌کند، بلکه صرفاً برای سرگرمی باشد که یکی را پس از دیگری ببیند، که از یک نواختی حوصله‌اش سر نرود و دچار کسالت و ملال نشود، و یا از تنهایی در آید و از وحشت خلوت رهایی یابد، در این صورت مثل ما خواهد بود که از تکرار یک عمل خسته می‌شویم، لذا با آن بازی می‌کنیم، تا ملال و خستگی و کسالت و سستی خود را دفع کنیم.

از نظری دیگر همین لعب خدا لهو هم خواهد بود، و لذا می‌بینیم که در آیه اولی تعبیر به لعب کرده، فرمود: "وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعِينٍ" ولی در آیه دوم این تعبیر را عوض کرد، و برای اینکه در مقام تعلیل بود لهو را به جای لعب به کار برد تا حجت تمام شود.

و اما اینکه آیا لهو از خدا سر می‌زند یا نه؟ می‌گوییم: لهو کردن خدا با چیزی از مخلوقات خود محال است، زیرا لهو صورت نمی‌بندد مگر از کسی که لهو حاجتی از او رابر طرف کند، (هر چند رفع خستگی و ملال باشد)، یا نقیصه‌ای از نقائص او را دفع کند. پس لهو از جمله چیزهایی است که در غیر اثر می‌گذارد و مؤثر است، و معنا ندارد که چیزی در خدای تعالی مؤثر باشد، و خدای تعالی به چیزی محتاج شود، که آن چیز از هر جهت محتاج او است."

❖ لهو ممکن است ظهور بیرونی هم نداشته باشد یعنی به اراده چسبیده است.

❖ نیاز، با اراده و احتیاج ارتباط پیدا می‌کند.

❖ در لهو نیازمندی به همراه اراده برای رفع آن نیاز اهمیت می‌یابد.

❖ در لهو یعنی نیازمندی به یک چیز فانی و رفع نیاز فانی است، یعنی توجه به نیاز فانی و رفع آن لهو می‌شود.

اگر این گزاره پذیرفته شود که اثر لهو درونی و اثر لعب بیرونی به این ترتیب ممکن است کسی لهو داشته باشد ولی در بیرون نمود نداشته باشد.

سوال: آیا برای لعب هم اینگونه نیست؟

- نمی‌تواند اینگونه باشد چون همراه با تکرار است. لهو روی اراده و لعب روی بروز فعل قرار می‌گیرد. در واقع آن چیزی که انسان را بیچاره می‌کند عمدتاً لهو است. به این ترتیب این دو نسبت به هم به این شکل هستند که لهو عامل است و لعب نشانه است.

ادامه تفسیر المیزان:

"پس اگر فرض کنیم که تلهی و سرگرمی برای خدا جایز باشد، در صورتی تلهی او با چیزی جایز است که، غیر خودش نباشد، و مخلوقات او از آنجا که فعل او هستند، و از ذات خود او صادر و خارج می‌شوند، غیر او هستند و

نمی‌شود همبازی یا بازیچه او باشند، بلکه باید چیزی باشد که از ذات خود او صادر و خارج نشده باشد، و چنین چیزی وجود ندارد پس خدا لهُو ندارد."

ببینید لهُو را درونی‌تر قرار داده است. یعنی وقتی بخواهیم چیزی را لهُو در نظر بگیریم باید چسبیده به توجه نفس او باشد. لهُو وقتی در زندگی انسان قرار می‌گیرد با لعب گره می‌خورد. یعنی مقصد انسان امر فانی می‌شود یعنی مقصد هم درونی نیست و یک لذت فانی را اتخاذ می‌کند و با آن سرگرم می‌شود. روزمرگی را لعب می‌نامیم و سرگرمی همراه با اتخاذ اراده را لهُو می‌نامیم.

"لدن" یعنی از ذات خود، یعنی برای لو گرفتن راه‌های دیگر هم وجود دارد و فقط آن چیزی که شما فکر نمی‌کنید نیست.

ساعت دوم

- خداوند لهو و لعب را از خود رفع کرده است.
- خداوند در قرآن حیات دنیا را چیزی جز لهو و لعب ندانسته است.
- حیات دنیا مساوی با لهو، لعب، زینت، تفاخر به اولاد و اموال است.
- حیات دنیا متاع غرور است.
- انسان را در حالت انحراف از حق در شک یلعبون و در خوض یلعبون معرفی کرده است.
- انسان را در حال انحراف از ذکر معرفی کرده است.
- ماهیت انسان نیاز است و برطرف شدن نیاز. برای انسان یک غایت و یک سیر خلق قرار داده شده است.
- غایت انسان دارالآخره است.
- در نظر نگرفتن سیر خلق تا رسیدن به کمال، لعب است.

لهو و لعب:

اگر برای نفس وقتی اراده کند بحث طبیعت مطرح باشد، یعنی اراده فانی کردن (نه اراده باقی) را لهو می گویند. هر چه مربوط به نفس و تصمیم گیری، تصمیم سازی ها ست لهو است.

لهو الحدیث یعنی سخن هایی که در تصمیم گیری و تصمیم سازی جریان را از مقصد اصلی منحرف می کند. لهو مثل تجارت می شود.

بدون برنامه بودن، اجل و غایت نداشتن از ویژگی های لعب است. اگر کسی با کارهایی که انجام داده است، رشدی حاصل نشده و سیرش خطی باشد در لعب است. برنامه ای که وزن ندارد لعب است.

این ها حیات دنیا هستند از منظر لعب و لهو.

تفکر ضد لعب و لهو است، این تفکر قرآنی است. تفکر سیر نفس است به سمت حق. از جهت سیر اجل و مقصد پیدا می کند. از جهت تصمیم به نیاز نگاه می کند و مقصد حق را در نظر می گیرد.

تفکر آن چیزی است که در مقام اراده لهو نباشد، در مقام اجل و برنامه لعب نباشد.

حیات دنیا بر مخلوقی ناظر می‌شود که دارای اراده است. مخلوقی که اراده خود را به حق معطوف نکند دچار لَهو می‌شود. اگر مسیر حق را نبیند می‌شود لعب. در این صورت تفکر امری وابسته به تکلیف است و قبل از بلوغ برای انسان اتفاق نمی‌افتد.

با ذکر خدا هرکاری جهت پیدا می‌کند و از حالت لَهو خارج می‌شود. یک نفر شهادتین می‌گوید از حالت کفر به اسلام وارد می‌شود. خدا بوسیله شرایط انسان را جهت داده است. مختصر اتصالی انسان را لَهو و لعب خارج می‌کند و مختصر غیر اتصالی انسان را به لَهو و لعب می‌کشاند. انسان باید بترسد از کاری که انجام دهد و متصل به خدا نباشد.

تفکر در اعمال بیرونی و زندگی انسان تاثیر مستقیم دارد.

زین للذین كفروا الحيات الدنيا: کل حیات دنیا زینت داده می‌شود.

زین للناس حب الشهوات من النساء: حب منجر به تکاثر، تفاخر، لَهو و لعب می‌شود.

حب یعنی کشش و میلی است که انسان دارد. نمی‌توانید لَهو و لعب و... را از حب جدا کنید.

ممکن است زینت عامل خارجی مثل شیطان داشته باشد. شیطان مهم ترین عامل در زینت دادن‌های منحرف است.

ممکن است عملی زینت بدهد. زینت گاهی مثبت است. مواردی در زینت گفته شده که وجه عمل است. زینت وجه العمل است.

وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فِسْبُوا اللَّهَ عَدُوًّا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۰۸)

نمایاندن همراه با القا + موجه جلوه دادن راه، زینت می‌گویند.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (اعراف ۳۲)

زینت در اینجا مثبت است. اشیایی وجود دارد که زیبایی‌ها را نمایان می‌کند و این منفی نیست. زینت باید در نظر دیگران موجه باشد. هر گونه زینتی برای زن حرام است مگر برای محارم. گاهی روسری رنگی عرف است و موجه است. در این صورت اشکالی ندارد.

زینت عمل گاهی از نمایاندن و جلوه دادن می‌رود به سمت توجیهاتی که فرد می‌کند تا به بهانه‌ی آن کارهای اشتباهش را تکرار کند (لعب) و از آن بیرون نرود (لهو).

در این مرحله دیگر لذتی هم حاصل نمی‌شود ولی انسان آن کار را انجام می‌دهد و توجیه می‌کند. مثل کسی که فرزندش را زنده به گور می‌کند. معلوم است که از این کار لذتی نمی‌برد ولی توجیه می‌کند. اینجاست که امام حسین را خودشان می‌کشند و برایش گریه می‌کنند. امام حسین قتیل العبرات است.

نمایاندن و موجه جلوه دادن به نحوی که بتواند در مسیر زندگی از آن بهره‌برد. این بهره‌مندی می‌تواند صحیح یا غلط باشد.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُخْسُونَ (۱۵ هود)
"ند" قرار دادن برای خدا. این جا دیگر لذت مطرح نیست.

وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸ نحل)

مرکب از عوامل زینت است. زینت به خودی خود اشکال ندارد. در منظرسازی هم اشکال ندارد. مثل حضرت سلیمان که کاخ خود را زینت داد.

زینت در لباس هم اشکال ندارد. وقتی با حیات دنیا آمیخته می‌شود اشتباه است. اگر کسی گفت من نمی‌توانم از کارهای اشتباهم خارج شوم حتماً به زینت دچار شده‌ام.

امیدوارکننده ترین آیه‌ی قرآن آنجاست که فرموده زین لهم سوء عملهم. یعنی این که دلایل انحراف و اعراض انسان از حق ذاتی نیست و عرضی و نمایاندنی است، که سریع می‌تواند درمان شود. کبر، حسد، بخل و... را لازم نیست سالیان سال درمان کنیم. این زینت‌ها جزء ذات انسان نمی‌شود. و سریع درمان می‌شود.

این درمان‌ها توجیهی است. در مباحث روانشناسی اگر درمانگر بتواند به مراجعه‌کننده بفهماند که کارهای اشتباهش را توجیه نکند خیلی موثر است. ۵۰ جلسه‌ی درمان به ۱ جلسه تبدیل می‌شود. توجیهاتش را که بگیرد درمان می‌شود.

هدایت خیلی سهل الوصول است. امام سجاد(علیه السلام) فرمودند: "ان الراحل اليك قريب المسافه". خدا همه را خلق کرده است که هدایتشان کند. اگر مردم توجیهاتشان را کنار بگذارند با احکامی که مراجع استخراج می کنند می توانند راحت زندگی کنند. شریعت تسهیل گر رساندن فرد به دین است.

مثالش تدبر مکی و مدنی است. پیامبر در مکه حکم تحریم شراب ندادند چون سخت بود. در مدینه هم تا سال ۴ یا ۵ هجری حکم ندادند. چون عسر و حرج ایجاد می کرد. ممکن است کسی مسلمان شود و اوایل حکم حجاب را لازم نباشد اجرا کند. زمان می برد. هر گونه عملی که ما فکر می کنیم اشتباه است را باید ترک کنیم و مجوز و دلیلی نداریم.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات